

سخن چند از دولت‌مردانِ دو ابرقدرت

«ویژه‌ی بیست‌وهشتم رجب»

احمد صدیق احمدی

«ارنست رنان» دانشمند معروف فرانسوی می‌گوید: "در کتابخانه‌ی من هزاران جلد کتاب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی و تاریخی وجود دارد که هر کدام را بیش از یک‌بار نخوانده‌ام؛ اما یک جلد کتاب هست که همیشه مونس من است؛ هر وقت خسته می‌شوم و می‌خواهم ذره‌ای از معانی و کمال به رویم باز شود، آن را مطالعه می‌کنم. این کتاب «قرآن»-کتاب آسمانی مسلمانان- است!"

اگر قرآن با هزاران جلد کتاب دیگر نزد ارنست غیرمسلمان تفاوت زیاد دارد، شاید از منظر تعقل، نزد مسلمان هزاران تفاوت داشته‌باشد. در نگاهی ساده، تفاوت میان راست و دروغ با هر توجیهی آشکار است، اما چگونه از دیدگاه انسان‌ها، مفکران و گرداندگان سیاست که ارزش‌ها و نظم بشر را دگرگون می‌سازند، به این سادگی عبور کرد؟

آیا می‌دانید، منظور از گفته‌ی «وی ریفر» یهودی چیست که در کتاب‌اش، «مسیر» نوشته‌است: "چادر از سرهای زنان شروع به افتیدن کرد، و پیراهن زنان نیز از سمت پایین شروع به کوتاه‌شدن گرفت؛ چون اعمال آن‌ها [مسلمانان] نمایان‌گر احساسات عمیق‌شان است، نه اقوال کاذب آن‌ها."⁽¹⁾ ما مسلمانان اکثراً یهود را از دیدگاه یهود بودن منفور می‌دانیم. اگر واقعاً قضیه را از عمق آن بنگریم، گفته‌های فوق با گفته‌های یک انسان غیریهودی، و حتی یک مسلمان دموکرات، هیچ تفاوتی ندارد.

چنان‌چه زلمی خلیل‌زاد در کتاب‌اش، «فرستاده» می‌نویسد: "من به دلیل یک تماس تلفونی بین رییس جمهور بوش و جلال طالبانی رییس جمهور عراق، افغانستان را ترک کردم. من مامور شده بودم که در سرتاسر عراق با برگزاری همایش‌ها رهبران را شناسایی کنم که می‌توانستند با گروه‌هایی تبعیدی، دولت موقت را تشکیل دهند. حاکمیت به زودترین فرصت ممکن، به اداره جدید انتقال داده می‌شود. ولی این روند وقتی به حال خودش رها شد که رییس جمهور بوش اعلام کرد، در عوض این کار، «پل برمر» به بغداد می‌رود تا ریاست حاکمیت موقت ائتلاف را به عهده گیرد... وقتی برمر به بغداد رسید، به رهبران عراقی گفت که طرح قبلی [انتقال سیاسی قدرت پس از صدام به عراقی‌ها] لغو شده‌است. سیاست جدید این بود که برمر برای مدت نامعلومی بر عراق حاکمیت کند تا عراقی‌ها «آماده» حکومت کردن بر خود شوند. برمر به عراقی‌ها گفت که او اختیارات قضائی، قانون‌گذاری و اجرائی کشور را به دست خواهد داشت. رهبران می‌توانند به او توصیه کنند، اما او مجبور به عملی کردن توصیه‌های آن‌ها نیست... دیری نکشید که کشور میان آتش قرار گرفت. در ماه‌های بعدی که عراق غرق خشونت و منازعه شد، من آن را از دور تماشا می‌کردم."⁽²⁾

اگر از دیدگاه ایدیولوژیک به قضیه نگریسته شود، چنان‌چه «سمویل هنتینگتون» در مجله‌ی امریکایی «فارن افیرز» می‌نویسد: "احتمال کمی وجود دارد که رویارویی جاری میان اسلام و غرب در طول قرن‌ها ضعیف گردد. اما برعکس تندتر و شدیدتر خواهد شد." هم‌چنین «فیلیس اوکلی» معاون اسبق وزارت خارجه‌ی امریکا می‌گوید: "من با کسانی که می‌گویند، برخورد فرهنگ‌ها اجتناب

ناپذیر است، هم‌نظر هستم.⁽³⁾ این در واقع نبضِ مفکوره و دیدگاه ایدیولوژیک رهبران غرب در برابر اسلام و مسلمانان است. آیا می‌دانیم که آن‌ها علیه ما چقدر خطرناک‌تر از آنچه که ما تصورش را نمی‌کنیم، می‌اندیشیند؟

«ریچارد نیکسون» رئیس‌جمهور سابق آمریکا در کتابش «پیروزی بدون جنگ» می‌نویسد: «افتخار حقیقی از اجتناب جنگ به وجود نمی‌آید؛ مگر از جنگ برای دفاع از قوانین، منافع و دوستان ما به وجود می‌آید. ما باید «وهم» و پندار بیهوده خود را در مورد جهان که چگونه اداره می‌شود، بدور اندازیم... صلح کامل -جهان‌عاری از جنگ- خود یک فریب محض است؛ چون این چنین صلح هرگز قبلاً وجود نداشته و نیز وجود نخواهد داشت.» وی می‌افزاید: «کمونیسم می‌خواست تا ساعت تاریخ را به سمت جلو به چرخش بیاورد، ولی بنیادگرایی اسلامی می‌خواهد تا آن را به سمت عقب برگرداند.» وی هم‌چنین می‌نویسد: «با وجود این‌که فرهنگ ما نسبت به فرهنگ آن‌ها [مسلمانان] مقدم‌تر نیست، جهان اسلام نسبت به جهان غرب با کمونیسم، شدیدتر جنگید.»⁽⁴⁾

این دیدگاه ایدیولوژیک در میان رهبران آمریکا هم‌چنان ادامه می‌یابد، چنان‌که «جورج بوش» رییس‌جمهور سابق آمریکا در سخنرانی‌اش پیرامون جنگ علیه «تروریسم» و تهدیدات جهانی گفت: «ما در تمام جبهات جنگ با تروریسم مقابل هستیم و هیچ چیزی کم‌تر از پیروزی کامل را در برابر آنان قبول نداریم. ما از طریق ویدیوها، صوتی‌ها، اعلامیه‌ها و نامه‌هایی که در اینترنت نشر می‌شوند، در مورد دشمنان مان آگاه شدیم. آنان آرزو دارند تا ساختار سیاسی را در خاورمیانه زیر عنوان «خلافت» پایه‌گذاری کنند. آن دولت مستبدي خواهد بود که شامل سرزمین‌های کنونی و قبلی اسلامی می‌گردد. دولتی که سرحدات آن از اروپا تا افریقای شمالی، خاورمیانه و جنوب شرق آسیا می‌رسد.» وی هم‌چنین در سخنرانی‌اش «پیرامون جنگ جهانی با تروریسم، چندین بار از خطر تهدید ایجاد یک «خلافت» بزرگ اسلامی و تمامیت‌خواه در پهنای اروپا و آسیا سخن به میان آورد.»⁽⁵⁾ این تنها در گفته‌ها و اعمال غربی‌ها آشکار نیست، بلکه در فرهنگ آن‌ها نیز درج شده‌است. چنان‌چه «دایره‌المعارف فرانسوی» در مورد پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌نویسد: «ضد عیسی مسیح، اختطاف‌کننده‌ی زن‌ها و بزرگ‌ترین دشمن عقل بشریت.» با این رویکرد، چگونه می‌توان جنگ علیه تروریسم غرب را واقعاً جنگ با تروریسم، دوستی آن‌ها را دوستی، و همکاری ایشان را پیشرفت عنوان داد؟

و اما دولت‌مردان مسلمان، -نه حاکمان کنونی که با این همه منابع و ظرفیت، حداقل توان دفاع از ارزش‌های اسلام و مسلمانان را ندارند- این‌گونه روایت است: «منابع چینی و اسلامی درج کرده‌اند، امپراتوری چین در سال 756م از «ابو جعفر منصور» دومین خلیفه‌ی عباسی خواست تا چین را در راستای فرونشانی ناآرامی‌ها و هرج‌ومرج داخلی که سراسر چین را فرا گرفته بود، یاری رساند. سپس خلیفه‌ی عباسی در پاسخ به درخواست امپراتور چین، 400 هزار نیروی نظامی را به قلمروش اعزام نمود. با رسیدن لشکر خلافت تمام هرج‌ومرج و ناآرامی‌ها خاموش گردید و چین دوباره ثبات یافت.»⁽⁶⁾

«شهر «قیروان» در سال 670م بنا گردید، مسلمانان آن را پایتخت متصرفات خود در افریقا قرار دادند، و از آن‌جا به شهر قرطاجنه حمله برده در سال 693م شهر مزبور را گرفتند، و دامنه‌ی پیشرفت خود را تا ساحل اطلس کشاندند. در سال 710م مسلمانان از طریق بندر طنجه به اندلس [اسپانیا] حمله بردند و متصرفات سلاطین قوطی را در آن سرزمین پس از تسخیر شهر طلیطله، مالک

گردیدند." (7) «یووال نوح» نویسنده‌ی معروف یهودی در کتابش «21 درس برای قرن بیست و یکم» می‌نویسد: "دنیای اسلام خلفای خود را داشت و مدعی اقتدار جهانی بود... هند و آسیای جنوب شرقی طیفی از رژیم‌ها را در بر می‌گرفت، در حالی که امریکا، آفریقا و استرالیا طیفی از گروه‌های شکارگر-خوراک‌جو تا امپراتوری‌های پراکنده را در خود جای می‌داد." (8)

از سلطان عبدالحمید دوم، خلیفه‌ی عثمانی نقل شده‌است که وی هرچند در آخرین سال‌های پایانی خلافت عثمانی حاکمیت داشت، در پیوند به درخواست رهبر یهودیان گفت: "هرگاه روزی دولت خلافت از بین رفت، آنگاه یهود می‌تواند فلسطین را مفت و رایگان بدست آورد. درحالی‌که من زنده باشم، بدون شک قطع شدن اعضای بدنم به من آسان‌تر از آنست که فلسطین را ببینم تا از پیکر خلافت بریده شود؛ این کاری‌ست که شدنی نیست. من نمی‌توانم بر پاره‌پاره شدن اعضای بدنم، در حالی‌که زنده هستم، موافقت کنم." بیسمارک نخست‌وزیر آهین آلمان، در یکی از یادداشت‌هایش پیرامون سلطان عبدالحمید می‌نویسد: "اگر خداوند سیاست را میان بنده‌گانش تقسیم کرده‌باشد، از جمله 19 درصد را برای من یک درصد را برای تمام سیاست‌مداران و 80 درصد را برای «سلطان عبدالحمید دوم» بخشیده است." آیا می‌دانید پس از سقوط خلافت عثمانی، در بیست و هشتم رجب سال 1924م فلسطین به چه سرنوشتی سر دچار شد؟ و در حال حاضر و در نزد چشمان اردوهای بیش از 50 حاکم مسلمان، بیت‌المقدس چگونه به یهود واگذار شده‌است؟

آنچه که از سخنان دولت‌مردان دو ابرقدرت بر می‌آید، یکی بر دشمنی با مسلمانان و احکام الهی به اغوای بشریت پرداخته، و آن را پیشرفت تلقی می‌کند. دیگری با دعوت و بشارت بر احکام الهی، انسان‌ها را بر نظم و آرامش فرا می‌خواند. آیا پی‌برده‌ایم که اگر خلافت برگردد غیر از این دو دیدگاه درست و نادرست، دیدگاه سومی ریشه‌کن خواهد شد، چیزی که از اثر غلط‌فهمی و تضاد میان مسلمانان تا این دم، به تباهی سوق داده شده‌ایم؛ و اما با برگشت خلافت و با به کرسی نشستن خلیفه زایل می‌شود.

منابع:

- 1- برخورد فرهنگ‌ها، نویسنده؛ عبدالرحمن.
- 2- فرستاده، از کابل تا کاخ سفید، نویسنده؛ زلمی خلیل‌زاد، ترجمه هارون نجفی‌زاده، 1395 ش.
- 3- برخورد فرهنگ‌ها، نویسنده؛ عبدالرحمن.
- 4- همان منبع.
- 5- مجله لوموند دیپلماتیک فرانسه، می 2008.
- 6- پرسش و پاسخ، پیرامون تنش میان چین و جاپان.
- 7- طبقات سلاطین اسلام، نویسنده؛ استانی لین پول، ترجمه عباس اقبال، 1893 م.
- 8- 21 درس برای قرن بیست و یکم، نویسنده؛ یووال نوح، مترجم؛ نیک گرگین، ص 116.